

هامون - داریوش مهرجویی- ۱۳۶۸

حمید هامون (خسرو شکیبایی): خواب می‌بینم که در کنار دریا هستم و با عده‌ای آشنا و غریبه به سویی می‌روم. انسان از آن چیزی که بسیار دوست می‌دارد خود را جدا می‌سازد. در اوج خواستن نمی‌خواهد... در اوج تمنا نمی‌خواهد.

دوست می‌دارد اما درعین حال می‌خواهد که متنفر باشد. امیدوار است اما امیدوار است امیدوار نباشد.

همواره به یاد می‌آورد اما می‌خواهد که فراموش کند.

اتفاق خوانی

تولدت مبارک نیلوفر حامدی



کیسو قفقوری: امروز تولدتو دختر جون، دومین تولدت پشت دیوار زندان! این مدت شاید به عدد و رقم حدود سیصدو هفتادو خرده‌ای روز شده باشه؛ اما انگار بیش از هزار سال گذشته. این حرف کلیشه‌ای را با گوشت و پوست درک کردیم که بعد از بازداشت تو، دیگر آدم سابق نیستیم. از پارسل تا حالا کلی تغییر کردیم، گریه کردیم، بیمار شدیم، حسرت خوردیم، دعا کردیم، فریاد زدیم، انتظار کشیدیم، ناامید شدیم. برای دیدن یک لحظه روی تو با شنیدن صدای تو ساعت‌ها پشت دادگاه منتظر ماندیم و به دوستی با تو افتخار کردیم. با شنیدن خبر بیماری‌تان لرزیدیم. با شنیدن خبر آتش‌سوزی اوین با تمام وجود ترسیدیم. ما فراق کردیم، بدجوری هم فراق کردیم. شاید دیگر امیدوار هم نیستیم. سال پیش روزهای نزدیک تولدت منتظر بودیم و امیدوار که شاید خبر آزادی‌ات بیاید و حالا متحیریم که چرا حتی حکم‌تان هم اعلام نمی‌شود؛ درحالی‌که بیش از یک ماهو نیم از آخرین دفاع و دادگاه‌تان گذشته است.

می‌دانی نیلوفر حامدی، مدام می‌نشینم و خاطرات تحریریهِ را مرور می‌کنم. بستی خریدن‌های خودت و مجتبی رحمانیان را. صدای شجریانی را که با آمدن تو در تحریریهِ می‌پیچید. ماه‌هاست که نیستی و یادت هجوم می‌آورد و به هر بهانه فکر می‌کنم اگر بودی، چه می‌کردی و چه می‌گفتی؟ می‌دانی اوایل بازداشتت فکر می‌کردیم زود برمی‌گدی. شروع کردم به نوشتن اتفاقات به صورت روزانه در دفتر یادداشت. یکی، دو تا دفتر را نصفه نوشتم برای اینکه بعدا خودت ادامه‌اش را پر کنی؛ اما حالا دیگه مدت‌هاست نمی‌نویسم. نمی‌دانم چه بنویسم، نمی‌دانم چطور بگویم که این بیرون جای آدم‌هایی مثل تو خیلی خالی است. در تحریریهِ «شرق» قرار بود پشت بیه هم کار کنیم؛ اما خیلی وقت‌ها تو بودی که جواب سؤال‌های من را داشتی. خوبی بودن در تحریریهِ به همین لحظه‌های حرف‌زدنش است. به صحبت‌کردن درباره اتفاقات روز و به اشتراک گذاشتن فکرها و حرف‌ها و احساسات‌مان. در این مدت خیلی وقت‌ها دوست داشتم باهات حرف بزنم و از دیدگاهت باخبر بشوم. از دیدگاه تو نیلوفر حامدی! روزنامه‌نگار نسل بعد از من که آگاهانه روزنامه‌نگار بودن را انتخاب کرده و عاشقانه آن را دوست دارد و جزء حرفه‌ای‌ترین‌های این دوران است. می‌دانی نیلوفر جان، در این مدت اتفاق‌های زیادی افتاده است، در این مدت برایت گفتم بارها وسط تحریریهِ با شنیدن خبرها گریه کردیم. شاید چون واقعا نتوان بودیم و می‌دانم که می‌دانی چقدر اتفاق افتاده است و هر بار فکر می‌کنم اگر بودی اینها را چطور می‌نوشتی: برای کودکان افغانستانی و زلزله هرات که بیش از شش هزار نفر را آواره کرد و کمتر کسی بهشان کمک کرد، برای بیمارستانی که در غره فروریخت، برای جنک در فلسطین که همه جهان جمع شده‌اند که راه‌حلی برایش پیدا نکنند، برای این‌همه بیلبورد پر از غلط که مدام از جیب ما بر در و دیوار شهرمان نصب می‌شود. برای مرگ پیروز که از زندان زنگ زدی و دوست داشتی عکس یک شود. برای قتل و سلاخی داریوش مهرجویی و همسرش و معرفی قاتلش و سؤال‌های باقی‌مانده.

می‌دانی در این مدت اتفاق‌های کوچک شادی‌آوری هم افتاده است، اما بدون تو این شادی‌ها به ما نمی‌چسبد.

می‌دانی وقتی شنیدم توی دادگاه گفتی «من روی قله‌های این کشور گریه کردم». اشکم سرازیر شد. یادم افتاد بارها و بارها وقتی درباره سفرها و فتح قله‌ها صحبت می‌کردی، چقدر عتق به ایران در چشمانت برق می‌زد. هم توی تحریریهِ مدام ازت یاد می‌کنیم؛ از شهرزاد همتی و مجتبی رحمانیان و سامان موحد گرفته تا مریم‌ها و بقیه! چه خوبه که «محمدحسین آجرولو» گاهی این طرفا می‌آید و می‌توانیم صدايت را بشنويم. انگار شادی را کم کرده‌ایم. می‌دانی چقدر بد است آدم احساس ناتوانی کند و جز تماشا کاری نتواند بکند. در این مدت بارها نامه نوشته شده، بارها درخواست ملاقات شده، بارها یادداشت نوشته شده و بارها وکلای‌تان آزادی تو و الهه محمدی را از مراجع قضائی خواسته‌اند. می‌دانی همین تازگی دوباره نامه‌ای نوشته شد و باز هم درخواست آزادی‌تان مطرح شد؛ درخواست‌هایی که بی جواب مانده است. امروز تولدت است، ما اینجا و تو آنجا. به امید آزادی.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
● صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ ● تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ ● نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ ● تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ ● تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ ● چاپ: صمیم
تلفن: ۴۴۵۲۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۲
۶ ربیع‌الثانی ۱۴۴۵
۲۲ اکتبر ۲۰۲۳
سال بیست‌ویکم
● شماره ۴۶۷۷
● ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹
● اذان مغرب ۱۷:۳۹
اذان صبح فردا ۴:۵۳
● طلوع آفتاب ۶:۱۷



علی مرسلی

ایرانیایی که به مالزی سفر می‌کنند، اغلب فقط به قسمت غربی مالزی می‌روند. قسمت شرقی مالزی جزیره‌ای مجزا و البته ناشناخته‌تر است. آغاز درک تفاوت‌های مالزی شرقی و غربی، وقتی بود که وارد فرودگاه کوتاکنیابالو (مرکز استان صباح) شدیم و پاسپورتمان برای دومین بار بعد از ورود به مالزی مهر خورد.

مردم صباح زندگی آرام‌تر و منزوی‌تری نسبت به شبه‌جزیره اصلی مالزی دارند. رستوران‌های دریایی در کوتاکنیابالو زیادند. در خیلی از آنها ماهی‌ها و جانداران دریایی زنده داخل آکواریوم‌ها قرار دارند و مصداق «ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است» را به مشتری عرضه می‌کنند. ساختار شهر چندان مدرن نیست. مال‌ها و هتل‌های بزرگ، جدید و حتی در حال ساخت و توسعه به نظر می‌رسند. بلندمرتبه‌سازی هم برخلاف کوالالامپور چشمگیر نیست. بوی فاصلاب در جاهای زیادی از شهر به مشام می‌رسد. در یکی از کانال‌های شهر، سوسمار بزرگی را با پچه‌هایش در حال شنا می‌بینیم. غذاهای مالزی برای ما مانوس نیستند، از این جهت که ترکیبی از غذاهای هندی، چینی و عربی هستند. مرغ آب‌پز با برنجی که با شیر نارگیل پخته شده شاید سازگارترینش با ذائقه ما بود. اما اینجا در جزیره بورنئو غیر از غذاهای دریایی و مرغ آب‌پز، غذاهای سنتی دیگری را هم می‌توان امتحان کرد؛ مثلاً آمپویات که از ناشاسته درخت نخل (ساگو) تهیه می‌شود یا کلویپس که بیشتر به نظم شبیه غذاهای چینی است. حتی کرم‌های داخل نخل ساگو هم اینجا غذا محسوب می‌شود (به آن Butad می‌گویند).

در کل اگرچه ادغام مردمان و فرهنگ‌های مختلف، در ظاهر کشور موفق‌تر را ساخته است ولی حداقل درباره غذا، خروجی (حداقل با ذائقه من) شکستی تمام‌عیار است. کوتاکنیابالو، شهری باریک و دراز

تحلیل



در کناره سواحل مرجانی شمال جزیره بورنئو است. جزیره بورنئو سومین جزیره بزرگ دنیا در شرق مالزی است که دو استان فدرال صباح و ساراواک در آن قرار دارند. بین این دو استان، کشور مستقل سلطنتی برونی قرار گرفته است و قسمت جنوبی جزیره (کالیمانتان) جزایر می‌رویم. راهمانی اسنورکلینگ ما اسمش معین است و ما را با شنا به دیدن لاکپشت‌ها و کوسه‌ها می‌برد. بیشتر مردم صباح مسلمان هستند (اکثریت مردم ساراواک مسیحی هستند). تا قبل از ورود انگلیسی‌ها بیشتر مردم حاشیه سواحل جزیره بورنئو مسلمان بودند و به دلیل حضور تجار مسلمان در این سواحل مسلمان شده بودند. در نواحی داخلی‌تر جزیره و دور از ساحل قیابلی زندگی می‌کردند که بنا بر برخی روایات، حتی آدم‌خواری هم بین برخی از آنها رواج داشته است. ماه رمضان است و خیابان‌ها در طول روز خلوت هستند و بعد از افطار مردم به خیابان‌ها می‌آیند. گذرگاه‌های عابر پیاده مسقف از روی خیابان‌های قسمت‌های مرکزی شهر، مسیر عبور عابران پیاده را فراهم می‌کنند. اینجا قسمت دورافتاده‌تر کشور مالزی است و ریتم زندگی هم در آن کندتر است. رخ اسلام در «صبح» از جهات مختلف جلوه‌گر است. تقریباً بیشتر دختران مالایی محجبه هستند. غیرمحجبه‌ها تعداد کم‌شماری از زنان مالایی و بقیه چینی‌تبار هستند. ماه رمضان بود و مناره‌ها اذان پخش می‌کردند. بازارهای شبانه رمضان به راه بود و نزدیک محل اقامت‌مان شعبه‌ای از فروشگاه‌های زنجیره‌ای «سون الون» وجود داشت. این فروشگاه‌های آمریکایی با توجه به آسمان از هفت صبح تا ۱۱ شب (هفت روز هفته) باز هستند، ولی جالب این بود که در این شعبه یک ساعت وقت اذان فروشگاه را بسته و برای افطار رفته بودند! مالزی محل تلاقی چین، هند و اسلام است. خیابان‌های کوتاکنیابالو به این اسم معروف است) عرضه نمایش هر سه فرهنگ است؛ هرچند تعارض‌های روش زندگی چینی و اسلامی در اینجا قابل اغماض نیست. مغازه‌ای با صاحبان چینی که مشروبات الکلی می‌فروخت، روی کلمه beer را بر تابلو با پارچه پوشانده بود. یا تابلویی جلوی باری نصب شده بود که نوشته بود ورود مسلمانان و افراد زیر ۲۱ سال ممنوع است (در مالزی فروش الکل به مسلمانان ممنوع است؛ البته قبایل دایاک صباح (همان قبایلی که به ارش استعماری انگلیس پیوستند)، نوشیدنی ستنی خود را دارند که Tuak

جنگل باش» با کمونیست‌ها و نیروهای اندونزیایی مقابله کرد. او از

نیروهای گورخای نپالی و قبایل بومی، ارتشی جنگلی تشکیل داد.

سوکارنو بنیان‌گذار اندونزی که با کمک ژاپنی‌ها، هلندی‌ها را

از اندونزی بیرون کرده بود، با وجود شکست زاین در جنگ جهانی، توانست استقلال اندونزی را تضمین کند و حتی تصمیم داشت که با گسترش قلمروی اندونزی در شمال جزیره بورنئو، منابع نفتی آنجا را هم تسخیر کند، اما انگلیسی‌ها مانع او شدند و جزیره بورنئو در نهایت با تشکیل فدراسیون مالزی، بین سه کشور اندونزی، مالزی و سلطنت بورنی، تقسیم‌شده باقی ماند. هنوز هم جزیره بورنئو برای اندونزی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ طوری که قرار است پایتخت را از جاکارتا به کالیمانتان منتقل کند. اطراف کوتاکنیابالو جزایر متعدد مرجانی وجود دارد. ما از طریق جت‌تون که لنگرگاه قایق‌هاست، به دیدن برخی از این جزایر می‌رویم. راهمانی اسنورکلینگ ما اسمش معین است و ما را با شنا به دیدن لاکپشت‌ها و کوسه‌ها می‌برد. بیشتر مردم صباح مسلمان هستند (اکثریت مردم ساراواک مسیحی هستند). تا قبل از ورود انگلیسی‌ها بیشتر مردم حاشیه سواحل جزیره بورنئو مسلمان بودند و به دلیل حضور تجار مسلمان در این سواحل مسلمان شده بودند. در نواحی داخلی‌تر جزیره و دور از ساحل قیابلی زندگی می‌کردند که بنا بر برخی روایات، حتی آدم‌خواری هم بین برخی از آنها رواج داشته است. ماه رمضان است و خیابان‌ها در طول روز خلوت هستند و بعد از افطار مردم به خیابان‌ها می‌آیند. گذرگاه‌های عابر پیاده مسقف از روی خیابان‌های قسمت‌های مرکزی شهر، مسیر عبور عابران پیاده را فراهم می‌کنند. اینجا قسمت دورافتاده‌تر کشور مالزی است و ریتم زندگی هم در آن کندتر است. رخ اسلام در «صبح» از جهات مختلف جلوه‌گر است. تقریباً بیشتر دختران مالایی محجبه هستند. غیرمحجبه‌ها تعداد کم‌شماری از زنان مالایی و بقیه چینی‌تبار هستند. ماه رمضان بود و مناره‌ها اذان پخش می‌کردند. بازارهای شبانه رمضان به راه بود و نزدیک محل اقامت‌مان شعبه‌ای از فروشگاه‌های زنجیره‌ای «سون الون» وجود داشت. این فروشگاه‌های آمریکایی با توجه به آسمان از هفت صبح تا ۱۱ شب (هفت روز هفته) باز هستند، ولی جالب این بود که در این شعبه یک ساعت وقت اذان فروشگاه را بسته و برای افطار رفته بودند! مالزی محل تلاقی چین، هند و اسلام است. خیابان‌های کوتاکنیابالو به این اسم معروف است) عرضه نمایش هر سه فرهنگ است؛ هرچند تعارض‌های روش زندگی چینی و اسلامی در اینجا قابل اغماض نیست. مغازه‌ای با صاحبان چینی که مشروبات الکلی می‌فروخت، روی کلمه beer را بر تابلو با پارچه پوشانده بود. یا تابلویی جلوی باری نصب شده بود که نوشته بود ورود مسلمانان و افراد زیر ۲۱ سال ممنوع است (در مالزی فروش الکل به مسلمانان ممنوع است؛ البته قبایل دایاک صباح (همان قبایلی که به ارش استعماری انگلیس پیوستند)، نوشیدنی ستنی خود را دارند که Tuak



● جشنواره ورزش همگانی، مسابقات دو شهری به مسافت پنج کیلومتر، مسابقه ویژه دو کودکان و همایش پیاده‌روی از جمله برنامه‌هایی بود که عصر پنجشنبه ۲۷مهرماه با عنوان «ماراتن شهری تهران» در مجموعه ورزشی آزادی برگزار شد. عکس: حسن شیروانی/ایرنا

بورنئو؛ سه‌راهی چین، هند و اسلام

نامیده می‌شود و از نوعی نخل به دست می‌آید.

در نزدیکی مسجد بزرگ نوساز کوتاکنیابالو، دادگاه شریعت صباح قرار دارد که در آن به دعاوی مسلمانان رسیدگی می‌شود، ولی این دادگاه‌ها حداکثر حکم مجازات سه سال حبس را می‌توانند صادر کنند و دامنه رسیدگی به جرائم محدودی دارند. در مجاورت ساحل، چشم‌انداز یاضفایی از مسجد و دریاچه مجاور دیده می‌شود. دو جوان مالایی با ریش تنک ورودی مسجد هستند. برای ورود به مسجد حتی برای ما که مسلمان‌پول بلیت طلب می‌کنند. منصرف می‌شویم و از کنار دریاچه که تابلوی «خطر حمله تمساح» کنارش نصب شده است، برمی‌گردیم. ذهن ما به‌عنوان ناظر بیرونی دوست دارد که مالزی را کشور تساهل و تسامح، هم‌زستی ادیان، پیشرفت و توسعه ببیند. البته که خیلی از این ویژگی‌ها در مورد مالزی درست است. ولی قضیه آن‌قدرها هم شسته‌رفته و بدون تنش نیست.

درباره همین دادگاه‌های شریعت در مالزی تعارضات زیادی وجود دارد؛ به‌خصوص در دعاوی خانوادگی که یک طرف مسلمان باشد یا یک طرف تازه مسلمان شده باشد، رسیدگی دادگاه‌های شریعت گاهی پیچیده و متناقض می‌شود و برده از اختلافات بین شهروندان یک کشور می‌افتد. یکی از متناقض‌ترین و پرابهام‌ترین قوانین مالزی در مورد ارتداد مسلمانان است. طبق قوانین رسمی مالزی هیچ مسلمانی حق خروج از دین اسلام را ندارد.

صبح با یک قرارداد ۲۰ماده‌ای به فدراسیون مالزی پیوسته است. در همان ماده اول، صباح اعلام می‌کند برخلاف کلیت مالزی که دین اسلام را به رسمیت می‌شناسد، صباح دین رسمی ندارد. ماده ششم، گمرک و مهاجرت را به دولت محلی صباح واگذار می‌کند و ماده هفتم حق خروج از کنفدراسیون مالزی و استقلال را به رسمیت می‌شناسد. به این ترتیب اتصال نیم‌بند صباح به مالزی را بیشتر منافع حضور در چارچوب کشور مالزی معین می‌کند و نه قدرت حکومت مرکزی. برای دیدن میموم‌های دماغ‌قرمز بورنئو با اتومبیل به محلی در چندساعتی شهر کوتا سمت ساراواک می‌رویم؛ زیستگاه این میمون‌ها در دنیا فقط بورنئو است. قدیمی‌ترین جنگل‌های بارانی دنیا با بیش از ۱۴۰ میلیون سال قدمت نیز در بورنئو قرار دارند که حاوی ذخیره‌های زیستی منحصربه‌فردی هستند.

جزیره بورنئو، جغرافیایی بین اندونزی، فیلیپین و مالزی، بین فرهنگ چین، هند و اسلام و تحت تأثیر بوروکراسی انگلیسی، معجون جالب و منحصربه‌فردی از آب درآمده است؛ به همان منحصربه‌فردی جنگل‌های کهنسال و میمون‌های دماغ‌قرمز.ش. هرچند در بیشتر جاهای مالزی رایجه چنین ترکیب منحصربه‌فردی را می‌توان احساس کرد؛ بویی که حتی در آن سوی دریاها به مشام خیلی از کشورها رسیده و بدون اینکه وارد جزئیات و تعارضات بشوند، امید و سودای مالزی‌شدن را در سرشان انداخته است.

به کارگردانی «سحر مصیبی»، تهیه‌کنندگی طه‌ورا ابوالقاسمی، نویسندگی طلا معتضدی و بازیگری ترانه عبدل دوستی، مهتاب کرامتی، مسعود کرامتی، مهتاب نصیرپور و جمعی از بازیگران محلی، گرچه تصویربرداری بیش از ۵۰ درصد آن در چاپهار بلوچستان انجام گرفته و مضمون اصلی فیلم بلوچ و بلوچستان نیست اما فیلم‌ساز توانسته درهمین حال دین سینمایی خود را نسبت به واقعیت‌های موجود در سیستان وبلوچستان و فرهنگ غنی مردم بلوچ ادا کند و قابلیت‌های انسانی و فرهنگی را به تصویر بکشد و این‌گونه جبران مافات سینمایی کند. «اورکا» قصه واقعی یک دختر شاگر تهرانی است که قصد دارد رکورد گینس را ثبت کند و سپس با موانعی روبه‌رو خواهد شد است که در سفر به چاپهار برای ثبت رکورد یک خانواده بلوچ برای رسیدن به هدفش به کمک او می‌تابند.

در سال‌های اخیر که فیلم‌سازان چشم بر واقعیت‌های موجود در جامعه مکتثر سیستان وبلوچستان باز کرده‌اند، آنچه از این پس نیازمند دقت و توجه بیشتر خواهد بود، پرهیز از نگاه شتاب‌زده در نگارش فیلم‌نامه‌ها و متون‌های نمایشی است. ضعفی که در اکثر آثار چند سال اخیر تولیدشده درباره سیستان وبلوچستان مشهود است و ضرورت دارد بیشتر به این مهم بها داده شود.

ناآشنایی با فرهنگ بومی، عدم استفاده از نویسندگان محلی، نداشتن پژوهش کافی و مشاور و کارشناس لازم و... سبب شده که فیلم‌ها آن‌طور که باید و شاید نباشند و نتوانسته‌اند خرده‌فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، اخلاق و مرام و... را در نگارش فیلم‌نامه‌ها مدنظر قرار دهند تا تولیدات شکلی شعاری و تصنعی به خود بگیرند و آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. به هر روی، اگر از برخی از ضعف‌های فیلم‌نامه‌ای و کارگردانی بگذریم، در مجموع می‌توان گفت «اورکا» فیلمی است در ستایش و معرفی فرهنگ غنی بلوچ که امیدواریم مجوز نمایش و اکران آن هرچه زودتر صادر شود و فرصت تماشای یک فیلم خوب درباره مردم بلوچستان از علاقه‌مندان به سینما دریغ نشود تا افکار عمومی صادرشدن جواز اکران آن را در راستای همان نگاه سینماگران که با ساخت فیلم، بلوچ و سیستانی هراسی کرده‌اند، تلقی نکنند.

تولیدات مختلف در این زمینه افزوده می‌شد، بدون آنکه بر رنج و فقر و درد مبتلا به جامعه محلی گوشه‌چشمی انداخته شود و این مشکلات و مسائل در کنار آن رویه ناصواب به تصویر کشیده شود.

حالا طی سال‌های اخیر با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، فعالیت‌های مدوام کاربران زمینه شناخت و آشنایی بیشتر جامعه هنری را با جامعه محلی موجود در سیستان وبلوچستان فراهم کرد و سبب شکل‌گیری یک روند تازه در فیلم‌سازی مبتنی بر جذابیت‌های بی‌شمار فرهنگی، اجتماعی، گردشگری و... شد و از آن پس نسل جدید سینماگر بیشتر راغب شدند، به جای آن نوع نگاه کلیشه‌ای، رنج‌ها و قابلیت‌های مضاعف این مردمان را به تصویر بکشند.

در همین راستا فیلم سینمایی «اورکا» تازه‌ترین اثر ساخته‌شده نسل جدید فیلم‌سازی است

